

بہترین

اورکسٹریوونہ

۳

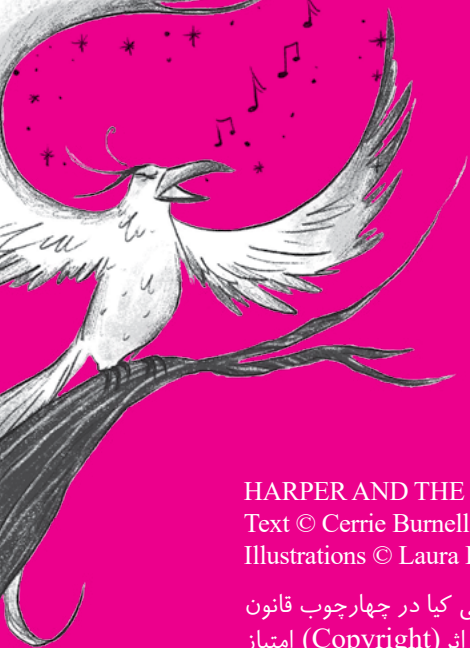
ہارپر

ہوپا
Hoopa

جنگل شب



نویسنده: کری بورنل
تصویرگر: لارا آلن اندرسون
مترجم: بیثا ابراهیمی



HARPER AND THE NIGHT FOREST
Text © Carrie Burnell, 2017
Illustrations © Laura Ellen Andresen, 2017

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن، Scholastic، خریداری کرده است.



سرشناسه: برنل، کری، ۱۹۷۹ - م.
Burnell, Carrie
عنوان و نام پدیدآور: جنگل شب/ کری بورنل؛ تصویرگر لارا آلن اندرسون؛ مترجم بیتا ابراهیمی؛ ویراستار نسرین نوش امینی.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۱۴۲ ص: مصور.
فروست: هارپر و ارکستر دیوانه؛ ۳.
شابک: ۵-۸۲-۸۸۶۹-۶۰۰-۹۷۸؛ دوره: ۶-۸۵-۸۸۶۹-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Harper and the night forest.
موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی -- قرن ۲۰م.
موضوع: Young adult fiction, English -- 20th century
شناسه افزوده: اندرسن، لارا آلن، تصویرگر
Anderson, Laura Ellen
شناسه افزوده: بیتا، ابراهیمی، مترجم
۱۳۵۵- مترجم
شناسه افزوده: امینی، نسرین‌نوش، ۱۳۶۰ - ویراستار
رده بندی کنگره: ۹۱۳۹۷ ج۴/ب/پز
رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]
شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۴۵۱۳۶

هارپر و ارکستر دیوانه ۳

جنگل شب

نویسنده: کری بورنل
تصویرگر: لارا آلن اندرسون
مترجم: بیتا ابراهیمی
ویراستار: نسرین نوش امینی
مدیر هنری: فرشاد رستمی
طراح گرافیک: منا سرداری پور
ناظر چاپ: سینا برازوان
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه پرداز اندیشه
چاپ دوم: ۱۳۹۷
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
قیمت: ۱۹۰۰۰ تومان
شابک دوره: ۵-۸۲-۸۸۶۹-۶۰۰-۹۷۸
شابک: ۶-۸۵-۸۸۶۹-۶۰۰-۹۷۸

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، کری بورنل، و ناشر خارجی آن، اسکولاستیک، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.
اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت کری بورنل این کار را کرده است.



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی، صندوق پستی: ۱۳۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰
www.hoopa.ir info@hoopa.ir

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای تقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.





تقدیم به امیلی

ملکه‌ی داستان‌های شاه پریان و به همه‌ی آن‌هایی که
رؤیای جنگل‌های سحرآمیز را در سر دارند.

کری بورنل



روزی روزگاری دختری بود به نام هارپر که استعداد بی نظیری در موسیقی داشت. او از لابه لای صدای باد، ترنم باران و بال زدن های پروانه نوای موسیقی می شنید. هارپر می توانست هر سازی را بنوازد، آن هم بی اینکه حتی یک بار آموزش دیده باشد، اما ساز اصلی او چنگ بود. گاهی وقت ها شب که می شد، هارپر کنار گربه اش، نصفه شب، می نشست و سازی را تصور می کرد که قلبش را می لرزاند. سازی که از ابری نقره ای درست شده بود و در تمام خواب هایش آن را می دید...





فصل یک کتاب جلدپرمی

ابر «دزدستاره» آسمان را جارو کرد و بارانی با ریتم
تپش قلب روی «شهر ابرها» بارید. در طبقه‌ی چهاردهم
«ساختمان بلند»، هارپر از آپارتمان کوچکش بیرون آمد،
چتر سرخ را باز کرد و معلق روی هوا، به سبکی پَر، از
پله‌ها پایین رفت. سه قدم عقب‌تر از او، گربه‌ی عجیبش،
«نصفه‌شب»، دنبالش می‌آمد. این گربه دقیقاً نصفه‌شب



نیت سری تکان داد و سوت آرامی زد و خش خش موهایی نقره‌ای به گوش رسید و گرگی به رنگ مه از در بیرون آمد و از روی دوستی چکمه‌ی هارپر را لیسید. هارپر گفت: «سلام دود.» و خندید و پشت گوش گرگ را قلقلک داد و بعد همه از پله‌ها پایین رفتند، هارپر جلو می‌رفت و دیگران پشت سرش می‌رفتند.

به طبقه‌ی پنجم که رسیدند، هارپر دوباره مکث کرد که آهنگی بزند و نیت هم با دایره‌زنگی‌اش آهنگ را همراهی کرد و نصفه‌شب خُرخری کرد و دود زوزه‌ای کشید. دو بچه‌ی پُرسروصدا از آپارتمان به هم‌ریخته‌ی کوچکی بیرون آمدند.



جلوی درِ آپارتمان هارپر ظاهر شده بود و برای همین این نام را برایش انتخاب کرده بود و هارپر هیچ‌وقت بدون او جایی نمی‌رفت.

وقتی به طبقه‌ی دهم رسیدند، گربه‌ی کوچولو مکث کرد و چتر هم دیگر پایین‌تر نرفت و مثل گل قاصدکی روی هوا معلق ماند.

هارپر با یک دست محکم دسته‌ی نقره‌ای چتر را گرفت و با دست دیگر نی‌لبک کوچکش را از جیبش بیرون آورد و موزیک کوتاهی زد که در راه‌پله پیچید.

در نیلی‌رنگی که کنار هارپر بود، باز شد و پسری که مثل باد بی‌صدا حرکت می‌کرد، ظاهر شد: او نیت ناتانیلسون بود.

هارپر با شادی گفت:
«من به کمکت نیاز دارم.»





داد و گفت: «یک چیز اسرارآمیز و فوق‌العاده.»

نیت اضافه کرد: «یک چیزی که مدت‌هاست فراموش شده.» لیزل زیر لب گفت: «یک چیز خیلی سرّی.» و مثل یک موش کوچولو دوید و رفت.

فردی با گام‌هایی بلند به گوشه‌ای از کتابخانه رفت. نیت و دود در تاریک‌ترین گوشه‌ی اتاق گم شدند. طوری با اطمینان در سایه و تاریکی راه می‌رفتند که انگار زیر نور آفتاب قدم می‌زدند. هارپر گفت: «اگه کسی چیزی پیدا کرد، سه تا نت بلند بزنه. موسیقی علامت رمزی ماست.»

می‌دانید، بچه‌ها هر جا که می‌رفتند، سازهایشان را هم با خود می‌بردند.

لیزل یک ویولن براق داشت که روی پشتش انداخته بود، فردی یک آکاردئون و نیت یک دایره‌زنگی که همیشه آن را زیر کلاهش می‌گذاشت. هارپر هم همیشه توی جیبش یک جفت جغجه‌ی سرخ‌پوستی داشت و یک

هارپر با لبخند گفت: «لیزل!» و دختر کوچولویی با ناخن‌های کثیف را بغل کرد که کیوتر صورتی کوچکی روی موهای نامرتبش نشسته بود.

نیت لبخندی زد و گفت: «فردی!» و با پسری که قیافه‌ای جدی و دستمال‌گردنی دور گردنش داشت، دست داد.

هارپر گفت: «دنبال من بیاین.» و همه با هم پایین رفتند و وارد سالن کنسرت فراموش‌نشده شدند که در زیرزمین ساختمان بلند قرار داشت.

بچه‌ها همین‌که وارد شدند، دویدند روی صحنه و بعد از در ممنوع گذشتند و به کتابخانه‌ی موسیقی‌های فراموش‌شده رفتند، جایی که پُر بود از گردوخاک و اسرار پنهان و ترانه‌های مرموز.

وقتی همه دور هم آرام گرفتند، هارپر گفت: «تولد خاله‌ساسی چند روز دیگه‌ست.

می‌خوام یک آهنگی که تا حالا کسی اون رو نشنیده باشه، پیدا کنم و با چنگ بنوازم.»

فردی خیلی جدی سری تکان



نی لیک و چنگ محبوبش هم همراهش بود.

هارپر و نصفه‌شب در اتاق خاک‌گرفته راه افتادند و به کتاب‌های موسیقی قدیمی نگاه کردند. کتابی را باز کردند که اسمش اندوه بلبل بود و بعد سراغ کتاب دیگری به اسم رؤیاهای نیمه‌شب رفتند و به کتابی با جلد چرمی آبی نگاه کردند که هیچ اسمی رویش نبود و فقط تصویر زیبایی پرنده‌ی نغمه‌خوانی رویش حک شده بود. به طبقه‌ی بالا نگاه کردند و تا طبقه‌های پایین آمدند، اما چیز خوبی پیدا نکردند. وقتی تار عنکبوتی به یکی از سیبل‌های نصفه‌شب گیر کرد، گربه جیغی کشید و افتاد روی یک قفسه پُر از برگه‌های نت موسیقی.



لیزل به سرعت برق از تاریکی بیرون دوید و برگه‌ها را روی هوا گرفت. هارپر با خوش‌حالی گفت: «ممنون.» و به موهای آشفته‌ی دخترک دست کشید و توفان، کبوتر صورتی را بیدار کرد. توفان در واقع حیوان خانگی هارپر

بود، هدیه‌ای از طرف پدر و مادرش که با سیرکی شناور در هوا به گوشه‌وکنار دنیا سفر می‌کردند، اما موهای به‌هم‌ریخته‌ی لیزل برای کبوتر لانه‌ی خیلی خوبی شده بود.

لیزل با نیش باز گفت: «فکر کنم فردی یک چیزی پیدا کرده.»

فردی با بغلی پُر از کتاب نزدیک شد و گفت: «من یک تک‌نوازی با شپپور، یک آهنگ برای ارگ و چند تا قطعه‌ی عالی برای پیانو پیدا کردم، اما چیزی برای چنگ پیدا نشد... ممکنه نیت به نتیجه‌ای رسیده باشه؟»

سه بچه با هم به نیت و گرگش نگاه کردند که ته کتابخانه بودند. نیت که بینایی خوبی نداشت و فقط می‌توانست روشنایی و تاریکی را تشخیص بدهد، انگشتانش را روی کتاب‌های موسیقی می‌کشید و کاغذهایشان را لمس می‌کرد. او همیشه می‌توانست با لمس تَرک‌های کاغذ بگوید که یک کتاب چقدر قدیمی است و کتاب‌های آن کتابخانه همه‌شان خیلی قدیمی بودند.

گرگ که پشت او بود، زوزه‌ی آرامی کشید و کتابی را با دندان‌هایش از کتابخانه بیرون آورد.

بچه‌ها به سرعت به سمت آن‌ها رفتند و هارپر به دقت کتاب را از لای فک قدرتمند گریگ گرفت. یک کتاب چرمی بود، درست شبیه همان کتابی که هارپر قبلاً دیده بود. جلدش به رنگ آبی کم‌جان رنگ‌ورورفته‌ای بود و نقش یک پرنده‌ی آوازه‌خوان با رنگ طلایی رویش حک شده بود.

فردی که نفسش بند آمده بود، گفت: «شبیه کتاب جادوگراهاست.»

لیزل که از هیجان بالا و پایین می‌پرید، گفت: «بازش کن.» انگار کتاب خودبه‌خود در دستان هارپر باز شد و صفحه‌ی هفتمش دیده شد. هارپر که نفسش بند آمده بود، گفت: «باورم نمی‌شه. یک تک‌نوازی برای چنگه به اسم پرواز شبانه.»

نیت پیشنهاد کرد: «ما هم می‌تونیم به صورت گروه‌گر باهات همراهی کنیم.»

هارپر چنگ طلایی کوچکش را بلند کرد، اما پیش از اینکه بتواند حتی یک نت بنوازد، دُم نصفه‌شب لرزید، موهای پشت دود سیخ شدند و توفان به‌نشانه‌ی هشدار جیغی کشید. شخص دیگری هم در کتابخانه بود.

بچه‌ها با دیدن سایه‌ای که میان قفسه‌های کتاب می‌گشت، کنار هم جمع شدند.

نیت با صدایی به‌نرمی و آرامی برف نجوا کرد: «کی ممکنه بیاد این پایین؟»

فردی زیر لب نجوا کرد: «هیچ‌کس از وجود این کتابخونه خبر نداره.»

هارپر دهان باز کرد که: «هیچ‌کس به جز...» اما صدایش قطع شد. نصفه‌شب پرید توی بغلش و دود غرّش عجیبی کرد و مردی با موهایی به‌سیاهی پَر کلاغ از دل تاریکی بیرون آمد. هارپر با شوق گفت: «به جز رهبر ارکستر دیوانه.»

مرد ترسناک قدبلند گفت: «سلام.» و تعظیم کوتاهی کرد.

لیزل که منتظر هیجان بیشتری بود، با ناراحتی گفت: «اوه! تویی؟!»

رهبر ارکستر دیوانه لبخند نصفه‌نیمه‌ای زد. او خیلی از بچه‌ها خوشش نمی‌آمد، اما استعداد بی‌نظیر هارپر در موسیقی برایش جذاب بود و برای همین او به هارپر و دوستانش علاقه‌مند شده بود.

از این مجموعه منتشر شده است:

هارپر دختر مهربان قصه، در ساختمان بلند شهر زندگی می‌کند، شهری با ابرها و باران‌های جورواجور، گربه‌های جورواجور و سازهای جورواجور... هارپر با استعداد موسیقی‌اش جادو می‌کند و می‌تواند هر سازی را بنوازد، اما ناگهان گربه‌اش نصفه‌شعب و همه‌ی گربه‌های شهر گم می‌شوند... با هارپر و چتر سرخش همراه شوید و بر فراز شهر به دنبال گربه‌های گمشده بگردید.

هارپر و دوستانش با چتر سرخ بر فراز شهر ابرها پرواز می‌کردند که ناگهان چشمشان به دختر بندبازی افتاد. دخترک آن‌ها را به سیرک رؤیاها هدایت کرد؛ جایی که پر بود از آدم‌های عجیب و غریب و چیزهای جورواجور! مثل خانم آوازه‌خوان دریا، آقای شیرینی‌پز، یک طالع‌بین مرموز و کتابخانه‌ی زنجیلی و موش‌هایی از خامه‌ی سفید! جایی که راز گذشته‌ی هارپر در دل آن مخفی شده بود. هارپر و سیرک رؤیاها را از دست ندهید تا به بزرگترین راز زندگی هارپر پی ببرید.



عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر.....